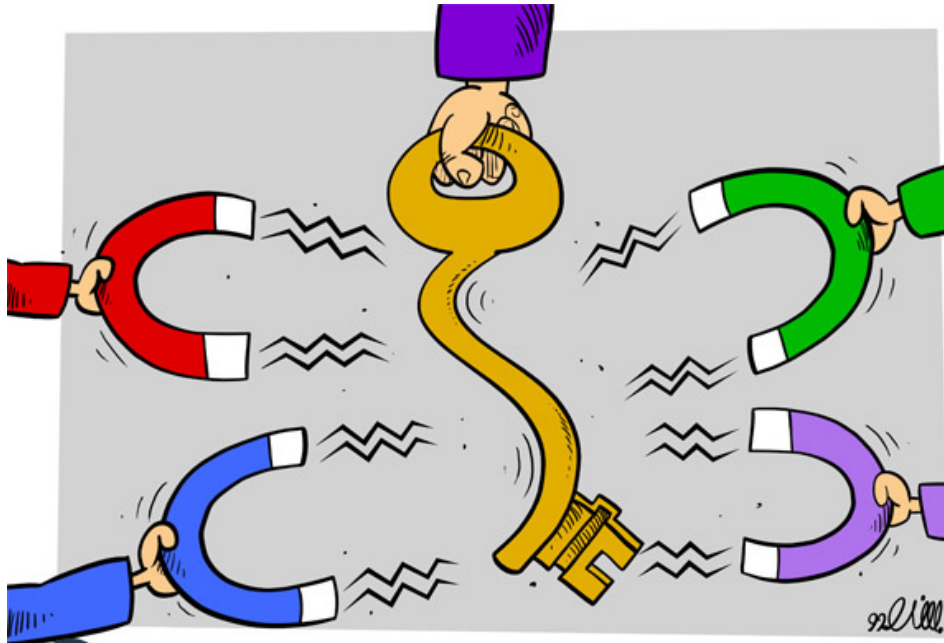




آدمک عفو می پذیرد ...

☒ نشریه طنز فرهنگی اجتماعی ، صنفی سیاسی آدمک
☒ شماره چهارم / دی ماه یک هزار و سیصد و نود و چهار
☒ صاحب امتیاز : جامعه اسلامی دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی مشهد
☒ مدیر مسئول : حبیب قادری
☒ سر دبیر : الهه نوبخت
☒ هیات تحریریه: محمد بهروزی نسب / علی حسینی مقدّم / منیژه رضوان حبیب قادری / الهه نوبخت / ...
☒ گرافیک و صفحه آرایی: محمد رضا پارسایی فر (mrparsaeefar@gmail.com)
 شماره مجوز : ۴۵۰/ک ر ش مورخ ۱۳۹۳/۱۲/۱۸



بی عزتی عرصه ی بین المللی
 وارد نشدن به جیب بعضی، خللی
 اعطای دو وام "خرد"(!) ضرب الاجلی
 لبخند به جای کارهای عملی

از دولت اعتدال بر می آید!

تشویق به انصراف از یارانه
 تبلیغ برای این مهم، جانانه
 افزایش این تورم سالانه
 سازش به دوصد بهانه با بیگانه

از دولت اعتدال بر می آید!

صف های طویل تخم مرغ و روغن
 خوابیدن بازار زمین و مسکن
 هی با تلفن مکالمه با دشمن
 خندیدن ه در کنار وندی شرم

از دولت اعتدال بر می آید!

روز زن و جشنی که خودت میدانی
 مهلت به جناب بابک ه زنجانی
 وادادن ه در مذاکره، پنهانی
 خندیدن ه به "تشکر از روحانی"

از دولت اعتدال بر می آید!

تعطیلی ه هسته ای ه بوشهر و اراک
 تعلیق ه تراژدیک و خعلی غمناک
 تهدید ه رسانه ها به امحا و هلاک
 تبلیغ کباب پز پلین و تن تاک

از دولت اعتدال بر می آید!



نشریه فرهنگی

در محیط دانشجویی،
 «رقابت گفتمانی» چیز
 خوبی است، در صورتی که با
 تحمل مخالف همراه باشد.
 از وجود مخالف نه باید
 انسان تعجب بکند، نه باید
 انسان خشمگین بشود، نه
 باید انسان بیمناک بشود؛
 هیچ کدام از این سه حالت
 در قبال مخالف، قابل قبول
 نیست. اگر انسان از داشتن
 مخالف تعجب بکند، معنای
 آن این است که نسبت به
 خودش خیلی خوشبین است؛



تعجب میکند که کسی با او مخالف باشد. تعجب ندارد! خب، هر انسانی، هر فکری، هر
 جهتی و جهت گیری و جریانی، یک عده مخالف دارد، این جور هم نیست که بگوییم آن
 مخالفها خطا میکنند؛ نه، نقاط ضعفی وجود دارد و آن نقاط ضعف موجب میشود یک
 عده ای مخالفت بکنند. بنابراین وجود مخالف نباید تعجب ما را برانگیزد؛ همچنان که
 نباید خشم ما را برانگیزد و عصبانی بشویم که چرا با ما مخالفند؛ نه، مخالفت قابل
 فهم است، قابل قبول است. وحشت هم نباید بکنیم؛ وحشت کردن از وجود مخالف،
 نشان دهنده ای این است که انسان به استحکام موضع خودش خاطرجمع نیست و
 اطمینان ندارد؛ نه، منطقی داریم، پایه های این منطق را محکم میکنیم، مستحکم
 میکنیم، وارد میدان رقابت گفتمانی میشویم، و بحث میکنیم؛ روحیه ی دانشجو باید
 چنین چیزی باشد. بنابراین محیطهای دانشجویی با همین نشاطی که بحمدالله امروز
 دارند، ادامه ی کار خواهند داد؛ یکدیگر را هم تحمل کنند، باهمدیگر حرف بزنند، با هم
 بحث بکنند، مابانی را محکم کنند؛ اساس کار را هم در زمینه ی عملی، تقوا قرار بدهند
 و در زمینه ی فکری، حدودمرز اسلامی و شناخت دشمن و شناخت شیوه های دشمنی
 که از سوی دشمن به کار میرود.

امیدواریم ان شاءالله خداوند متعال همه ی شماها را موفق بدارد، و وجود شما جوانها
 را ان شاءالله برای پیشبرد اهداف انقلاب محفوظ بدارد، باقی بدارد، توفیقاتتان را
 ان شاءالله روزبه روز زیادتیر کند، و آینده ی خوبی را شما جوانها ان شاءالله برای انقلابتان
 و برای کشورتان فراهم کنید.



شماره چهارم، دی ماه یک هزار و سیصد و نود و چهار

نشریه طنز فرهنگی اجتماعی صنفی سیاسی

تنها نشریه طنز فعال در

دانشگاه علوم پزشکی مشهد



آدمک adamak

آدمک آخر دنیاست بخند

آدمک مرگ همین جاست بخند

دست خطی که تو را عاشق کرد

شوخی کاغذی ماست بخند

آدمک خر نشوی گریه کنی

کل دنیا یه سراب است بخند

آن خدایی که بزرگش خواندی

بخدا مثل تو تنهاست بخند

طنز-هجو

الهه نوبخت - دانشجوی اتاق عمل



به نام زیبا افرین
 سلام به دانشجویان آدمکی
 و شاید مسئولین آدمکی...
 ایام به کامتون باشه
 انشاءالله. یلدا گذشتتون
 هم مبارک. قبل از هرچیز
 عذرخواهی مارو جهت دیر
 چاپ شدن مجله پذیرا
 باشید... پذیرا نیستید؟ ای
 عدم پذیرنده ها!

موفقیت با عدم موفقیت تیم
 ما (چیم گفتما!) بستگی به
 کار و تلاشمون و هم چنین انتقادات و پیشنهادات شما داره. پس هرچی به نظرتون مفیده
 بهمون بگید. خجالتنم نکشید...!

اما هدف ما از چاپ مجله تنها و تنها رضایت شماست. مسلمان چاپ مجلات، دنبال اهداف
 خاصی هستن که یکی از اون ها جذب و پرورش استعداد های دانشجویهاست. ما هم این
 هدف رو به دیده منت میداریم و از شما میخوایم تو هر زمینه ای که مستعد هستین، و فکر
 میکنید به کار مجله بیاد، حتما مارو در جریان قرار بدین.

اما گذشته از اینها: نوبی این نسخه از آدمک پرداختیم به خاطرات شب یلدا. اذر رو با همه
 زیبایی هاش پیشکش زمستون سپید کردیم. با زیر خط فهم تلاش کردیم گوشه ای از
 مشکلات (البته مشکلات نمیشه گفت. بهتره بگیم ایرادها) دانشکدمون رو با قلم نشونتون
 بدیم. طنز سیاسی و مصاحبه با مسئول خیالی رو از دست ندین. و در آخر هم اتفاق تلخ تربیت

بهار رو با زبون طنز، اندکی شیرینش کردیم..

منتظر انتقاد، (حتی از نوع خشن و) پیشنهاداتون هستیم.

در آخر: پیاموز، خوی بلند افتاب، به هرجا ویرانه دیدی، بتاب

مهاجرات

علی حسینی مقدم - دانشجوی مهندسی بهداشت محیط

به نام حضرت دوست؛ به نام او که هر چه هست و نیست از اوست و هر چه مشقت
 ز او رسد نیکوست ؛ ای خدایی که دانایی و در جمیع احوال با مایی ...

.
 .
 .
 .
 .

ممنون که اینقدر مهربونی، از ته دلم دوست دارم عشقم! (چیه مگه همه اش باید
 آرایه ادبی باشه؟! میام براتا!)



اندر آینه‌ای شب یلدا

محمّد بهروزی نسب – دانشجوی مهندسی بهداشت محیط

نام: شب

نام خانوادگی: یلدا

سلام به همگی...آقا دیگه پاییز تموم شده...نمیدونم در مورد پاییز چي فکر میکنین...؟غمناکه...غروباش دلگیره...برگ ریزونه...سرده...ولي من میگم همه چي بستگی به خودت داره؛اگه هوای دلت ابري باشه پاییز و بهار برات یکی میشه...خدای ناکرده هوای دلت که ابري نیست؟!...

از اینا بگذریم...رسیدیم به ایستگاه آخر.آره شب یلدا رو میگم...بلندترین شب ساله،شب باهم بودن،شب تنها نبودن،شب آغوش گرم خانواده،شب هندوونه..!اگه از خانوادت هم دوری

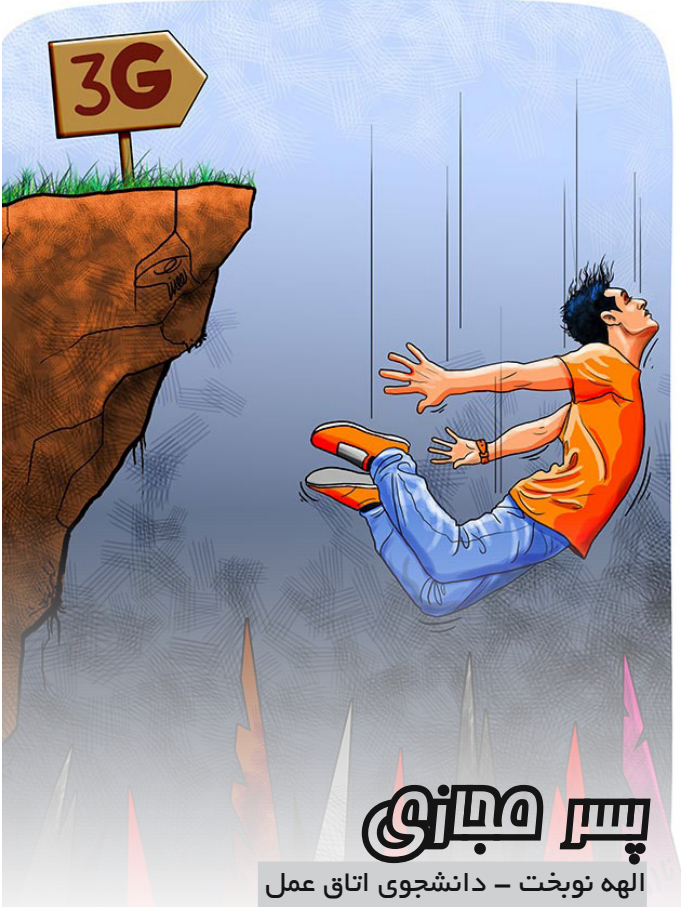


اشکال نداره(آخی بمیرم...باباتو میخوای؟!..میدونم با زنگ زدن بهشون...پیامکم...تلگرام...نمیشه زیاد گرمای وجودشون رو احساس کرد؛ولی بی خیال بابا...هم اتاقیا که هستن(صد بارک .. به تو که مشغله‌ی هستی...الان در کنار خانواده و آغوش گرم اونها الکی مثلن...بله...!).

شاید بعضی شب‌ا رسیده باشه که از شدت ناراحتی و غصه حتی شبای کوتاه تابستونم هم برات بشه شب یلدا..(مرحوم انیشتین می گه زمان نسبییه...مثلن گذروندن وقت در کلاس درس...یا گشت و گذار در فضای نسبتا محترم مجازی...کدوم زود تر میگزره?..حدست درست بود کلاس درس...فک کردی که چی...!).

ولی این فرق داره...با دوستان باش...اگه الان شهر دیار خودتی...برو به سری به بزرگترا بزن...عمو...دایی(خدا) رفتگان شما رو هم بیامرزه)،خاله(ما که خاله نداریم)...عمو(ایمن نداریم)...عمه...بابا بزرگ(خدا)رفتگان شما رو هم بیامرزه!!!)..مامان بزرگ مهربون...برو آجیبیل بخور...هندونه...چای قند پهلو(بابا اصن تو با کلاسی که کاپوچینو و قهوه اسپرسو و شکلات داغ میخوری...اصن تو خوبی!)....شعر زمزمه کن(شعرای حافظ، سعدی،فردوسی،امید وجها...بخشید...);

راستی ساعت چنده؟هنوز بیداری؟فردا کلاس داری یا نه؟وسط هفتس معلومه که کلاس داری...نکنه میخوای فعل پیچش رو صرف کنی؟(پیچوندی...پیچوندند...پییچون...اول شخص نداره...من نمیپیچونم بابوو!)....راستی تا یادم رفته...از کسایی که سال گذشته شب یلدا بین ما بیدار بودن والان به اجبار به خواب ابدی رفتن یاد کنی(به قول شاعر که میگه جایی اونکه رفته رو همیشه خالی بذار...))....یاد اون بالاسری باشی که همیشه هست و همیشه بیداره...تکه...تکه...دومی نداره...(بگو خداجون مرسی که هستی!)...یادت باشه امشب یه وقتی دل کسی رو تشکنی....یه وقت درباري دل کسی رو مواج نکنی...یه وقت خدای نکرده....ولش کن...هنو صب نشده؟شب یلداست ناسالامتی...ولي واقعا هر سباهی به روز تموم میشه...فک کنم خورشید خانم(شایدم آقا!)داره طلوع میکنه...!ا...خوابت برد...لاا کردی...خیله خوب باشه...مررسی که تا حالا به حرفام گوش کردیعمرت به بلندی شب یلدا...فلن...



پسری داشتم پیش از این

خوب و خوشتیپ و درس خوان و متین

پسری هیکلی و ورزشکار

که جدیدا عوض ده انگار

فکر او انقدر خراب شده

که برایش دلم کباب شده

کارهای بد و غلط کرده

صبح تا شب نشسته چت کرده

شده با اهل خانه بیگانه

رفته با کله توی رایانه

بیخیال غذا و آب شده

دشمن خواب و رخت خواب شده

گاهی انگار بچه ما نیست

হারدلی قابل شناسایی ست

و قتش از بس که صرف بازی شد

رفته رفته خودش مجازی شد

بود یک روز نازنین پسری

نیست دیگر از آن پسر اثری

وضع ما را کسی درست کند

هرکه پیدایش کرد پست کند

دفتر شهربان کبری

منیژه رضوان – دانشجوی پزشکی

شنبه:

امروز هوا افتابی بود.کتابم را دستم گرفتم و به حیاط رفتم.تا زیر درخت کمی فارسی بخوانم.نمیدانم.شاید هم عربی بخوانم.اخر از بس این کتاب کلماتو اسم های عربی داره،هم شبیه کتاب فارسی است،هم شبیه کتاب عربی.حوصلا ام سر رفت و بیخیال درس خواندن شدم.بلند شدم و به اتاق رفتم.

یکشنبه:

امروز هوا بارانی بود.هرچه دنبال کتاب گشتم پیدایش نکردم.یادم امد که دیروز آن را توی حیاط جا گذاشته بودم.به طرف حیاط دویدم،کتابم خیس و کثیف و مچاله شده بود.گوشه حیاط افتاده بود.از این قضیه ناراحت شدمو تصمیم گرفتم از کتابهایم به خوبی

محافظت کنم.

دوشنبه:

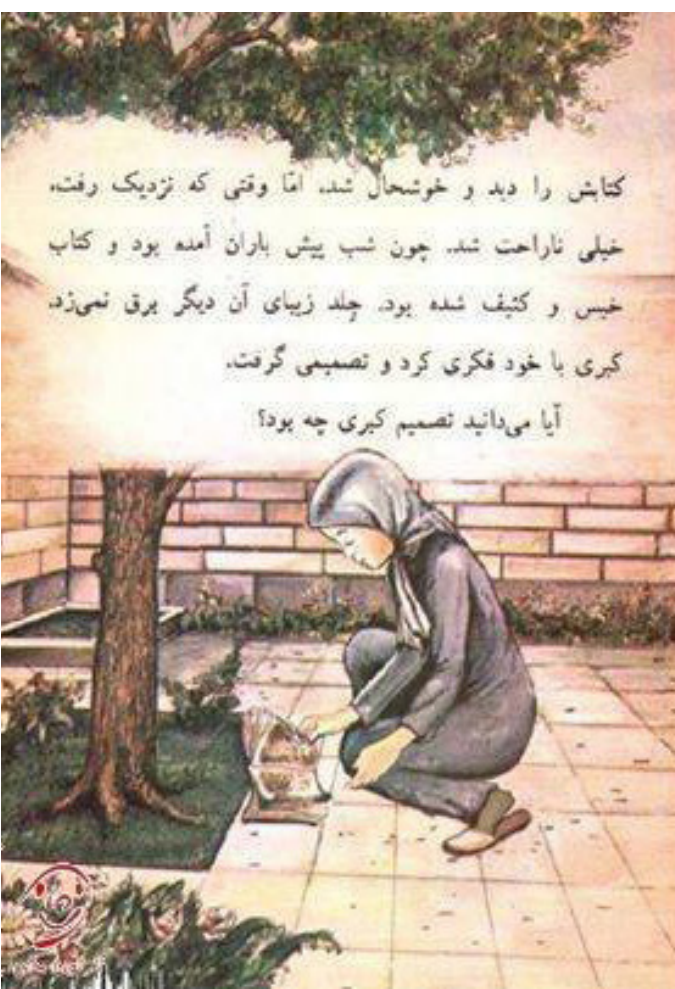
امروز قضیه فراموش کردن کتابم رو برای خانم معلمان تعریف کردم.خانم معلم گفت:تو استعداد سیاستمدار شدن داری.چون خیلی خوب فراموش میکنی.گفتم: من سعی میکنم خوب درس بخوانم تا در آینده سیاست مدارشوم.معلم گفت: اگر درس بخوانی آخرش مثل من یک معلم حق التدریس می شوی که هرروز به تو قول استخدامی میدهندو فردایش فراموش میکنند.گفتم: پس چکار کنم.گفت: همینطور به فراموش کردن ادامه بده تا انشاءالله در آینده یک سیاست مدار بزرگ شوی.

سه شنبه:

به توصیه معلمان گوش کردم و از امروز دارم فراموش کردن را تمرین میکنم.اول دوستانم را فراموش کردم.بعد مدرسه رفتن را فراموش کردم.کم کم دارم خواندن و نوشتن را هم فراموش میکنم.چون خانم معلمان گفت:برای رسیدن به هدفث بسیار مفید است.

چهارشنبه:

امروز جوانی به خواستگاری من امد.وضع مالیش بسیار خوب بود.با او ازدواج کردم.البته فراموش کرده بودم که به سه نفر دیگر هم قول ازدواج داده بودم.هرچند وضع مالی انها زیاد خوب نبود.



شب عروسی به شوهرم گفتم باید فراموش کردن را یادبگیرد.مثلا ،خانواده اش را فراموش کند.ارامش را فراموش کند.پولهایش را فراموش کند.و از همه مهمتر داد زدن،اعتراض کردن،غر غر کردن را هم باید فراموش کند.البته یک چیز را نباید فراموش کند و آن هم "چشم" گفتن است.

پنجشنبه:

امروز انقدر در فراموش کردن پیشرفت کرده ام که بچه ام را توی تاکسی جا گذاشتم و شوهرم را توی مترو.فکر میکنم کم کم دارم به عالم سیاست نزدیک میشوم.

جمعه:

امروز رفتم تا سیاست مدار شوم.فراموشی مرا دیدند و به شدت هیجان زده شدند و گفتند: انگار قیای سیاست را فقط به قامت شما دوخته اند و از امروز میتوانی رئیس یک سازمان بزرگ و مشاور یک ادم کله گنده سیاسی شوی.من هم قبول کردم.اما الان هرچه فکر میکنم یاد نمی آید که آنها فراموش کردند.اسم سازمان و آن کله گنده را بگویند یا گفته اند و من فراموش کرده ام.

هپام نهپام

آدمک کلاغ پرور!

۱-نميام

۲-بيا ديگه

۱-نميام

۲-جون من بيا

۱-نع! می-گم نميام

۲-مطمئنی؟

۱-آره

۲-حرف آخرته؟

۱-مگه بچه-ام؟ می-گم نه، یعنی نه

۲-یه خورده بیشتر فکر کن شايد نظرت عوض شد

۱-تو چرا حرف حالت نیست؟ می-گم نميام. تو همه

مصاحبه-هام هم گفتم نميام

۲-باشه، يه کارش می-کنم ديگه

۱-مثلاً چیکار؟

۲-می-رم سراغ یکی ديگه

۱-کی؟

۲-نمی-دونم، بايد فکر کنم

۱-اوم م م م ... ميام ولی به يه شرط!

۲-تو که گفتی نميای! حالا شرطت چيه؟

۱-درخواست-های مردمی ازم زياد باشه!

۲-چی؟ درخواست-های مردمی؟! حالت خوبه؟

۱-آره، یعنی مردم ازم بخوان!

۲-خوشگله! معنيشو می-دونم، منظورم اينه مردم کجا

بود؟ فقط من و تويم

۳-پسر: بابا سِری قبل که رفتيم کالانتری داداشيمو آزاد

۱-اواناشو ديگه نمی-دونم



کنيم، مدارکو اون-جا جا گذاشتيم الان می-رم ميارم ديرپرينگ... ديرپرينگ...(صدای زنگ تلفن خونه)

۱-بفرماين

۴-سلام، وقتتون بخير، از کانون فرهنگي آموزش

تماس می-گيرم، شما فرزند دانش-آموز دارين؟

۱-فرزند که نه، ولی نوه چرا

۴-ما تو کانون واسشون برنامه ويژه-ای داريم، بيان

ثبت نام کنين، آدرس ما دوتا چهارراه بالاتر، طبقه بالای ساندويچی



۱-حجت بر من تمام شد، پاشو بريم ثبت نام، ميام

۲-تو که داشتی می-گفتی...

۱-کور بودی نديدی درخواست-های مردمی رو، همين

الان جلو چشات ازم خواهش کردن برم ثبت نام کنم

۲-پس مصاحبه-هات چی؟

۱-می-گم از بالا تماس گرفتن گفتن برم ثبت نام کنم

و نه جناب آلی!اینقده صبور هستين که حد اقل در با غلط دستوری نوشتم که مهر تاییدی باشه به بی سوادى اندکی چون من!!!)

های پایین،فحش کش نکنين! و برچسب بی شناسنامه و بی سواد و جهنمی و ترسو و لرزان و تازه به دوران رسیده ... نجسبوين.

پس از اونجایی که شما را مثل جناب اوباما آدم با ادبی

و عاقلی یافتم پس نتیجه میگیرم که منظور حضرتان از اینکه فرمودين انتقاد کردن چیزای ديگه ای بود.

و باز هم از اونجایی که از گمانه بد نسبت به با ادب ترين دولتمرد ايران بعد از رضاخان (که اتفاقا این یکی واقعا بی سواد بود) ممکنه انسان و از انصاف دور کنه

لذا از خودتون سوال می کنم. چون محمد جواد خیلی ظریف و بدون تعارف جواب بدین!

۱- آيا منظور حضرتان از نقد کردن همان نقد نکردن بود!!!

۲- آيا از نظر شما کردن همان نکردن و برگشتن همان برگشتن و چرخیدن همان نچرخیدن است ؟!

۳- آيا شما هم مثل من به کاراکتر دیوی کلاه قرمزی علاقه منديدن؟!

۴- آيا به نظر شما اساساً از نظر حقوقی، انتقاد کردن با انتقاد نکردن چه فرقی دارد؟! (اینجا رو مخصوصا

نقد فم

الهه نوبخت – دانشجوی اتاق عمل

۱- خبر ها حاکی از آن است که بالاخره درب بین سلف و دانشکده پرستاری به طور روزانه و متوالی بازگشایی شد... هورا ... بزن اون دست قشنگه رو به افتخار مسئولین دغدغه مندمون. دمشون گرم. جانم؟ پله؟ اعتراض دارین؟ چرا خب؟ خوبه دیگه. آها... دوستان از اتاق فرمان اشاره می کنن زمان فعالیت این درب عزیز، کمتر از زمان سلف است؟ درسته آقایون مسئول؟؟؟ این زیر خط فهم ما آدمکی هاست که چرا باید ۴۵ دقیقه زودتر از سلف، این درب بسته بشه؟ البته شاید درست در همان زمان، سیستم کلیوی مسئول محترم انتظامات شروع به فعالیت شدید خود کرده و ایشان را مجبور به ترک محل می کند! ولی خب آخه هر روز در یک زمان خاص؟؟!!؟!

۲- چندی پیش اتفاقی بس عجیب در دانشکده پزشکی مشهد افتاد. شخصی محکوم و زندانی رفته و ممنوع السخرنائی و ... در این دانشکده حضور و سخنرانی داشته است. به عده که دانشجو نبودن و به مدیر عزیز راشون داده گرفتن دانشجویهای ما رو زدن!! اون مدیر عزیز، احتمالاً مدیر غیردانشجویی بوده ها! آقا... اصلاً مگه ایشون واسه سخنرانی منع نشدن؟ مگه دانشگاه ما، مسئول مشرف به قوانین نداره؟ ینی ما باید بشنیم یکی یکی قوانین رو یاد مسئولین بدیم؟ این بی تفاوتی مسئولین و حتی گاهاً دفاعشون از این ماجرا، زیر خط فهم

خب بله! دانشگاه برچ

منیژه رضوان – دانشجوی پزشکی

اون شب ۴ نفری تصمیم گرفته بودیم شب یلدا رو با همون خوراکیهایی که توی یخچال داشتیم مشتمل بر یک فقره انار،یک واحد قاچ هندوونه و ۲ مشت و نیم گرم تخم کدو صبح کنیم.توی ۴ تا نعلبکی همشون روقسمت کردیم.به این ترتیب توی یک نعلبکی هم چند تا دونه تخمه بود،۳م تا حب هندوونه و هم تعدادغیر قابل توجهی دونه انار!میز کوچولوی چوبی مریم رو که تا حالا که سال ۳ بودیم هر کارکردی داشت الا استفاده برای مطالعه چپ کردیم ویک پتوی گل منگلی انداختیم روش و یک و نصفی دونه زغالی که از تهیه کیک برامون باقی مونده بود رو گر انداختیم و گذاشتیمش توی یک کاسه زیر میز. به این ترتیب یک کرسی ساختیم شبیه

به کرسی های اندرونی زنان ناصر الدین شاه و ۴ نفری با داد و هوارخزیدیم زیرش و شروع کردیم به جوک پرونی و کش رفتن خوراکی های همدیگه. اونقدر جا کم بود که پای مریم توی شکم من بود وقتی بهش گفتم پاتو جمع کن،مریم گفت اونا پاهای من نیستن پاهای نداشت،ندا هم جواب داد پاهای من پیش خودمه احتمالاً اونا دستامه!چند بار پام به بخونه و امشب احتمال اینکه بجای بختش به من کاسه زغال گرفت و سوخت که از خنده های مریم

ما آدمکی هاست. حالا بگذریم که این برنامه قرار بوده تو به دانشگاه دیگه برگزار شه و مجوز نگرفته و گفتن بریم علوم پزشکی مشهد برگزارش کنیم! بگذریم.

۳- یه چند وقتیبه که از شروع ترم تحصیلی، مسئولین دانشکده پرستاری و مامایی فیلشون یاد ساخت و ساز و بساز بفروش افتاده! آقا به صدای دلخراشی داره این دِلر



و چکش که نگو. حالا عیبی نداره ها. فقط مزاحم چرت بین کلاسیمون میشه! در همین راستای ساخت و سازها، تریامون رو محدود و محدود و محدودتر کردن. میترسم همینجور پیش بره بیام ببینم تریا رفته رو پله ها! از بس جا نیست واسش. یک زمانی یه تریا داشتیم،سلطنتی.شما یادتون نمباد.آبشار، گل ،گیاه،صدای پرندگان.قلیون نه

نه ببخشد اشتباه شد میدون همون فلکه مشهدیا لعنتی خستگی از تن درمیکرد که هیچ،روحم از تنت جدا میکرد. (بچه های ترم بالایی فقط لو ندین بذارین یکم دل ترمکا رو خون کنیم)

داشتم میگفتم،اصلاً تریا نبود.قطعه ای از بهشت بود. نگاه به الان نکنین که در خاک و خول غوطه ورید و احتمال تبدیل ابجوش شفاف به کدر زیاده . گاه مشاهده شده به جای قهوه و شکلات داغ هم به فروش میرسه. این سری اتفاقات هم زیر خط فهم ما آدمکی هاست. ما منتظر پاسخ مسئولین (اگه خودشون بخوان) هستیم.

۴- اخیراً یکی از معاونین دانشگاهمون، گفته من بعضی دانشجویها رو میشناسم که چون از لحاظ درسی ضعیف هستند، میان تو تشکل ها و حاشیه پردازی می کنن. (مفهوم حرفش این بوده). بابا!!! ایول به اطلاعات! ماشالله ماشالله. چشم نخوری حاج آقا. ولی وقتی حدود ۱۴۰ دانشجوی معدل الف و شاگرد اول، فقط از یه تشکل، ظرف ۲۴ ساعت بعد از حرف ایشون نامه میزنن که پس ما چی هستیم؟، اینجاست که حاج آقا میفهمه آمار غلط بهش دادن و اون تیکه از حرفاش رو از مصاحبه هاش پاک میکنه. حاج آقا! خواستیم بگیم نکنه شما هم رفتی زیر خط فهم؟ نرفتی؟ پس دستتو بده بکشیمت بالا. یخورده هم اطلاعات راجع به دوستانمون بهت بدیم که بشناسیشون...

همه مون خواب رفتیم بجر خودم!شرایط برای گرفتن یک عکس سلفی مهیا بود.

حالا بعد از بیست سال که به اون عکس نگاه میکنم دست روزگار ما رو از هم خیلی دور کرده و از هم خبری نداریم.توی عکس زهره سمت راستم بود و با یک لبخند ملایم خواب رفته بود و انگاربالاخره به خواسگارش جواب مثبت داده بود.ندا با اون چهره شیطنت بار و یک سوزن که توی دست راستش بود سمت چپم خواب بود. مریم که مقابلم بود سرش زیر پتو بود و فقط پاهاش که از سمت من بیرون زده بود توی عکس نمایان بود.خودم توی عکس با چشمهایی پف آلود و موهای چپ اندر چیچی لبخند زده بودم و ۴ تا نعلبکی که سرخی ناشی از تماس دونه های انار شب یلدایی از توشون به آدم چشمک میزد روی کرسی ناصرالدین شاهی بودن.لعنتی ها عادتشون بود همیشه تخمه ها رو با پوست میخوردن!دریغ از یک پوست تخمه توی نعلبکی ها.چیزی که موقع گرفتن عکس متوجه نشده بودم ولی توی عکس بارز بود دونه های درشت و سفید برف بود که توی پنجره می رقصیدن و شب یلداایمون رو داشتن سفیدپوش میکردن و نوید یک روز برفی رو میدادن پر از گلوله برفی و آدم برفی هایی با دماغهای هویجی. خوشبختانه هنوز یک هویج بزرگ از میوه هامون توی یخچال باقی مونده بود.



مهاجرت ای خبلی با مسئول حقیر در دانشگاه فهاج

آدمک شناسنامه دار

این قسمت: گپ و گفتی خودمانی با آقای صلاح الدینی از دانشگاه بووووووووووووق!

–سلام. لطفاً خودتون رو معرفی کنید.

– سلام. من صلاح الدینی هستم. مدیر و معاون و قائم مقام و دبیر و سردبیر و شورا و هیئت دخالت در کل امور دانشگاه. امرتون؟

– پله! خدا زیاد کنه. تو دانشگاه شما، کلیوی مسئولیت میدن یا واقعا نیروی پای کار کم دارین؟

– بحث این چیز نیست اصلاً! مسئولیت لیاقت میخواد پسرم، لیاقت! منم که سرچشمه ی لیاقتم....

–عجب...!

– چی؟ اعتراض کردی؟ تهدید می کنی؟ همین الان می تونم برات تو کمیته انضباطی دانشگاه پرونده درست کنم ها! یکنم این کار رو؟؟؟ – نه بابا! این حرفا چیه؟ عجب گفتنم واسه این بود که چرا با این همه افاضات، رئیس دانشگاهتون نشدین شما؟

– آها! خب حالا شد. البته پیش خودمون باشه. خودمم به برنامه هایی واسه ریاست دارم. ولی فعلاً تا ۲،۳ ماه دیگه سرم بدجور شلوغه! وقت نمیکنم سرمو بخارونم جون شما!

– سرتون شلوغه؟ چرا؟

– مگه خبر نداری؟ انتخاباته مجلسه دیگه. باید حسابی کار کنیم تا مجلسی در شأن ملت داشته باشیم!

– عه! مگه شما معاون و مدیر و واسه دانشجویها نیستین؟؟ یعنی خودتون میخواین کار سیاسی کنین؟

– اون که آآآآره! ولی مگه چشه؟ اصن من واسه همین کارای سیاسی از همه لایق ترم واسه این همه مسئولیت دیگه! لیاقت ما عین سیاست ماست...

– عجب! این چند وقت پیش هم که یه فاجعه ی سیاسی تو دانشگاهتون اتفاق افتاد، در جریانین دیگه؟

– صد در صد در جریانم. بعدشم بنظرم اصلنم فاجعه نبود. من ذاتاً عاشق اینجور برنامه هام...

– یعنی عاشق هوچی گری و اغتشاش و به هم ریختگی و ضد و خورد هستین؟ البته میشناسیمتون خودمون.

– چی گفتی؟ باز داری اعتراض می کنی؟ بی شناسنامه ی بی سواد سطح علمی پایین بدبخت! بگم بلا بیان سرت؟

– نه ممنون. همون قدر که تا حالا بلا آوردین کافیه. زحمتتون میشه یه وقت، راستی به سؤال؟ نظرتون راجع به پیشرفت و ارتقای امور رفاهی

دانشجوها چیه؟

– پله. باید اشاره کنم در راستای همون کلیوی مسئولیت دادن، بنده مسئول دخالت در امور دانشجویان ۸ دانشگاه دیگه هم هستم. نظر

من اینکه که بخشی از سلفای دانشجویها رو به بخش خصوصی بدم که

پادگان سیاسی



در این دو سال رضا، تیریرکان چنین بود

با دستان خونت، با دشمنان مدارا

غذاهای اونچنانی سرو کنن و بفروشن، و به پهونه ی زیبا سازی محیط دانشجویها، اونجا رو هم زیبا سازی کنم. تازه قیمت غذا رو هم دو برابر افزایش ووزارتخونه زیاد کنم و تو کیفیت و کمیت غذاها هم تغییر چندانی ایجاد نکنم و....

– کافیه دیگه، معلومه که حسابی به فکر دانشجویها هستین. خب حالا شما که مسئول تو یک دانشگاه انقلابی هستین، نظرتون راجع به انقلاب چیه؟

– من خودم انقلابی بودم. بگم همین الان. تازه جنگ هم رفتم و جنگیدمم. ولی خب الان پشیمونم که رفتم جنگ و ...!

– جدا؟ فکر میکردم لاقل مسئولین به همچنین سابقه ای افتخار می کنن که!

– نه، من به سیاسی کاریم افتخار می کنم و بس.

– خب. شما تو بخش تشکل های دانشجویی هم زیاد مسئولیت دارین.

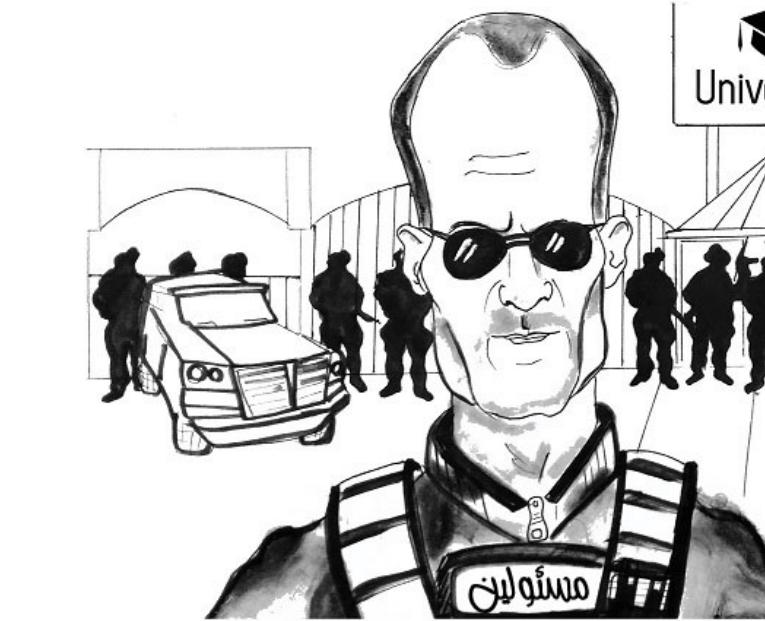
نظرتون راجع به دانشجویها و تشکل های دانشجویی چیه؟

– بازمن بین خودمون باشه ها، ولی خب تشکل دانشجویی بووووووق از من خط می گیره و هر کار من بگم بکن رو انجام میده و هر کار من بگم نکن

رو انجام نمیده. خیلی بچه های ساده و باحالی ان!

– چی؟؟؟؟ یعنی به تشکل دانشجویی از شمای مسئول دولتی خط می گیره؟؟؟ خب اون که دیگه نمیشه تشکل دانشجویی...

– همینمه که هست. جای هیچ اعتراضی هم نداری. منم در عوض



هر چی میخوان بهشون میدم. پول میدم، برنامه های غیرقانونی شون رو مجوز میدم. کارای غیر قانونی شون رو لایوشونی میکنم. نشریه رنگی میزنم واسشون. همه جا ازشون تعریف می کنم. به زور بهشون میگم بزرگترین تشکل دانشجویی دانشگاه. خلاصه همه چیز واسه اوناست.

– بقیه دانشجویها و تشکل ها چی جناب مسئول لایق؟؟؟!

– بقیه هم به عده دانشجویین که سطح درسی شون پایینه و با این کارا میخوان پوشش ضعفشون رو بدن. اونا در حاشیه ان، به اونا کار ندارم اصلاً. نکنه تو ازاونایی؟ ها؟؟؟

– نمیدونم منظورتون کدوماست؟ ولی خب من دنبال حقیقت و ارزش هام.

– چی گفتی؟؟؟ اه اه، دم میاد از این جور حرفا و صحبتا. پاشو از جلو چشمم دور شو، پاشو بینم...

– من هنوز خیلی سؤال داشتما. کجا برم؟

– اصلاً مهم نیس. من تا حالا فک میکردم با مایی و مخالف ارزش و این چیزایی که گفتی هستی. حالا که فهمیدم با ما نیستی، اصلاً نمی تونم تحملت کنم. پاشو برو بیروووووووووون.....

بازن شایه



تقریر انکبوت @ بهنج انکبوت

علی حسینی مقدم – دانشجوی مهندسی بهداشت محیط

نقل است که یومٌ من الایام شیخ شوخ مسلک ما با دو تن از مریدان اهل خفا و جفا و کفاء؛ محفلی سترگ در بغداد تدارک دیدندی و تمامی دوستان و بزرگ منشان اهل علم و تلامیذ جامعه چندی شاپور را بدان دعوت نمودندی و حکیم عالی قدر زکریا رازی را (که رحمت خدای بر او باد) به مجلس خویش دعوت کردندی و مجلس را وقف وی نمودندی و نام وی را به خطی جمیل بر سر در مجلس نوشتندی.

در طلیعه مجلس ذکر خدای بود و خروش لشکریان با کوس و نوای و دُر افشانی شراری تا بدان جا که یکی از مریدان به منبر رفت. اما ناگهان تلخک ها به میان مجلس دویدندان و پانتومیم ناسزا به زنده و مرده اهالی علم را به حال اجرا کردندان! و از این حرکت آنان بعضٌ من الحضار و بعضٌ من الشاگردان زکریا رازی به حالت مارس تغییر وضعیت دادند، بدان شدت که از ابن ابی الافراط روایت است عده ای از ایشان چنان



ریاست بیمارستان ری را بر عهده گرفت تا این که در شهر ری در سنه ۳۱۳ هجری قمری از غم این مصیبت فوت نمود.



۳۰ کاری که وقتی اینترنت قطع میشه انجام داد!:

- ۱- فیلم ببینید
- ۲- اتاقتون رو تمیز کنید
- ۳- مجموعه ۱ هزار عکسی رو که دارید اسم هاشون رو عوض کنید و مرتب کنید
- ۴- هارد کامپیوتر رو دیفرگ کنید...
- ۵- مین روب بازی کنید
- ۶- دفتر تلفن تون رو مرتب کنید
- ۷- هشت لیوان آب بخورید
- ۹- یاد بگیرید چطوری میشه رقصید
- ۱۰- یک کتاب بخونید
- ۱۱- یک زنگی به دوستای قدیمی بزنید
- ۱۲- ماینیتروتون رو تمیز کنید
- ۱۳- از ۱ تا ۱ میلیون بشمارید
- ۱۴- برنامه هایی بی ربطی رو که روی کامپیوترتون نصب کردید و لازم ندارید آن اینستال کنید
- ۱۵- برید بیرون و تصادفی از آدم ها عکس بگیرید
- ۱۶- دیکشنری باز کنید و صدا لغت جدید یاد بگیرید
- ۱۷- سعی کنید اسم یک فولدر رو روی کامپیوتر به con تغییر بدید!
- ۱۸- به سعی تون ادامه بدید
- ۱۹- رجیستری ویندوز رو باز کنید و سعی کنید تمام کلید هایی که با حرف a شروع می شنند رو حذف کنید
- ۲۰- دوش بگیرید
- ۲۱- یک چیزی بخورید
- ۲۲- با گیم های روی موبایل خودتون رو سرگرم کنید اگر اسنیک باشه چه بهتر

- ۲۳- یک چیزی رو تیکه تیکه کنید
- ۲۴- خوب اون رو دوباره به هم بچسبونید
- ۲۵- یک زنگی به آی اس پی تون بزنید
- ۲۶- تو آینه نگاه کنید و سعی کنید باحال به نظر بیاید
- ۲۷- آیکان های دسکتاپ تون رو به اشکال مختلف مرتب کنید
- ۲۸- تمام ساعت هایی که در اطرافتون هست رو با هم تنظیم کنید
- ۲۹- توی مرورگرتون یک صفحه خالی باز کنید و مدام اف بزنید فایلهای ویدئو و ایمج رو با نوت پد باز کنید
- ۳۰- یک نوت پد باز کنید و سعی کنید سی کاری که میشه وقتی اینترنت قطعه انجام داد رو توش لیست کنید بنویسید.

ما مشر یا خیل با حاله



نوبت بهار بر نوبت

امین شاملو – فارغ التحصیل رشته پرستار هوشبری

همین اول کار بزارید سنگام رو باهاتون وا بکنم اقا من یکی مخالف این طرح نیستم اصن به شخصه من یکی مخلص وزیر یا سواد و عشق پرستارمون هستم به ایشون از کل نازکتر بگید با من طرفید جون هر کی دوست دارید ، من تازه میخوام برم طرح الان بهش خبر بدن من این متن رو نوشتم تبعید میکنه چلفوز آباد علیا... والا بخدا زیر دستیای ایشونم که اصلا تو کاره دستمال فروشی و آدم کشی نیستند ای بابا بیخشید دستمال رو میکشند و آما رو میفروشند ...



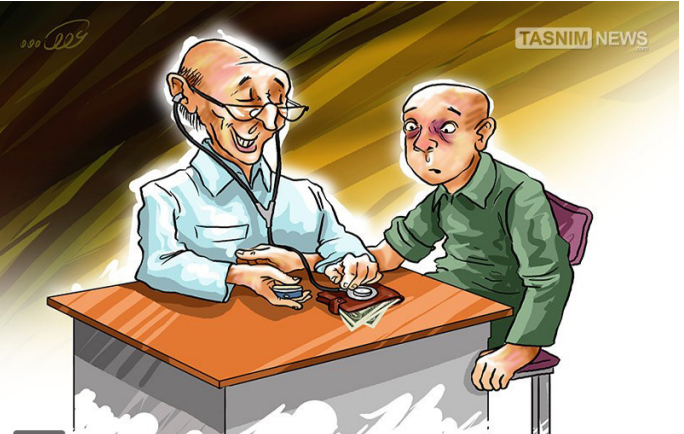
اصن الان که باب شده متنا رو میچسبونین به شریعتی و کوروش اینم بگید از تو منشور کوروش کش رفتیم!!!! کی به کیه بابا اینم بگید کپی کردیم خلاصه طرح ، طرح خوبیه ها به عده که از استعداد بی بهره اند و معدلشون دوازه بوده کاری پیدا میکنن خدایی بده این؟ مگه اونا آدم نیستن؟! اونا هم دل دارند دیگه... از نظر آقای دکتر هاشمی شما یا استعداد دارید یا ندارید و خوب به عده حد وسط این ماجران که زیاد مهم نیستن یعنی شما اگه استعداد داشته باشید پزشکی و دندان پزشکی قبول میشد اگه حد وسط باشید پرستاری و هوشبری و اتاق عمل و مامایی قبولید اگه هم نداشته باشید خوب عیب نداره تا آقای وزیر رو دارید غمی ندارید ، شبانه تو خواب به طرح تصویب میکنه همه شما رو شیش ماهه میکنه پرستار یعنی همون حد وسط دیدید چقدر خوب اصنم درد نداره ... حالا باز خوبه شرایط سنی گذاشته وگرنه دیگه بچه های دوازه سیزده ساله هم میومدن میگفتن میخوابم پرستار بشیم خلاصه جای شکرش باقیه محدودیت سنی داره باز ... از مزایای مهم این طرح عظیم و یک شبه اینه که: ۱ – آمار شوخی و بذله گویی پزشکان بالا میره به این صورت که دکتر به علت عدم پرداخت پول توسط بیمار ۴ ساله به پرستار بی تربیت مذکور میگه بخیه رو بکش اونم که بی تربیت سریع بخیه رو میکشه کلا اینجا باید واسه دکتر اکشید یا دستمال یا بخیه البته اگه کارت خوب باشه بخیه رو هم میدن بزنی حالا مریض بره شکایت کنه میگن بابا دکتر شوخی کرده پرستاره به خورده شیش میزنه بعدشم پرستارمون بی تربیته قول میدیم تو دهشتن فلفل بریزیم خوب باز این خودش به مزیت و یک اشتغال زایی دیگه ۲- اشتغال زایی اینجا باید به نفر باشه بره فلفل بخره ، یک نفر باید باشه تو دهن پرستار بی تربیت فلفل بریزه خوب باز به نفرم باید باشه که نظارت داشته باشه دیگه، ببینید سه نفر استخدام شدن حالا اینکه چند نفر تو کار پرسه کاشت و واردات فلفل مشغول میشن

بماند

چقدر این طرح مفیده یعنی به پرستار بی تربیت که استخدام میشه همزمان چندین نفر دیگه وارد بازار کار میشن



حالا این وسط با جون مریضا بازی میشه به قول بابا پنجعلی جهندم والا کی به کیه بابا دور هم خوش میگذرونیم که باز همین مرگ و میر بالا خودش اشتغال زایی میشه واسه جیوئناس به عده این وسط میمیرن که اینجوری جا باز میشه واسمون به عده باید برن تو کار کفن و دفن، فروش لوازم مراسم تحریم و ... ۳- آمار چتر بازی کشور بالا میره: در نتیجه افزایش مرگ و میر مراسم سوم و هفت و چهل و سال به زمان خوبه واسه اونایی که هر مراسمی باشه چترشون رو پهن میکنن



۴- سرانه لایک کشور بالا میره: شما فکر کنید هر خرابکاری تو بیمارستان بشه کلی پست تو اینستاگرام و فیسبوک میره خوب اینا همش لایک میخوره و این افتخار ملی ایران میشه ۵- ابداع فحش ها و لطیفه های جدید: در این مورد که ماشالله ملت دست به سوزه ای تشریف داریم هر اتفاقی بیافته کلی چک و فحش میاد بیرون و بازار تلگرام رونق پیدا میکنه ، خوب این خودش به جور رفاه اجتماعی و سرگرمی سالم برای جیوئناس دیگه حالا بیایم بررسی کنیم ببینیم اگه افرادی که تا الان با مدرک دیپلم تو مشاغل دیگه مشغول بودن وارد این رشته بشن چه اتفاقی میافته اوستا بنا : مریض با همورویید بیاد = اصن کاری نداره الان اونایی که اوبیزونه ازت میدم بره تو بعدم به تیه پنج ساتی واست میکشم به درم میزام با ایفون تصویری هر وقت لازم بود محتوات داخل رنگ میزنن تو اگه دیدی بادی چیزیه باز نکن

رنگ انده (شوق را دربره فتنه ۸۸ پیرو)

به نام خدا ، راستش من خودم درباره فتنه نظری ندارم چون خیلی سنم کم هست و فقط یادم هست که مادرم یک روز که خیلی عصبانی بود به یک تعداد آدمی که آمده بودند و هیئت آتش زده بودند گفت «بی شرف!» اما پدرم خیلی نظر دارد. پدر من یک آدم خیلی معمولی است. صبح‌ها بلند می‌شود می‌رود سر کار و شبها برمی‌گردد خانه. پدرم البته خیلی درباره فتنه نظر نمی‌دهد چون می‌گوید نظراتش با بقیه فرق دارد و می‌ترسد مردم به او مثل علی مطهری که نظراتش با همه فرق دارد نگاه کنند. پدرم می‌گوید آدم نظر نداشته باشد بهتر از این است که مردم فکر کنند او هم مثل علی مطهری فکر می‌کند. من علی مطهری را نمی‌شناسم اما مثل اینکه آدم خیلی فرق داری است! پدرم می‌گوید صدا و سیما باید کاری کند که مردم بتوانند بین آدم‌هایی که با هم فرق دارند فرق بگذارند.

اما یکبار که پدرم مطمئن بود کسی آنجا نیست که فکر کند او هم مثل علی مطهری است و می‌خواهد مثل او فرق دار بازی در بیاورد، نظراتش درباره فتنه را گفت. پدرم می‌گفت فتنه خیلی هم خوب بود. پدرم می‌گفت اگر هر دو سه سال یکبار فتنه ایجاد شود برای همه خوب است. پدرم می‌گفت فتنه باعث شد بعضی‌ها برای یکبار هم شده در طول عمرشان «الله اکبر» بگویند. پدرم می‌گفت اگر فتنه نبود ممکن بود بعضی‌ها در تمام عمرشان یکبار هم که شده به نماز جمعه هم نروند. پدرم البته می‌گفت باید تا فتنه بعدی به فتنه‌گراها یاد داد که نماز با کفش درست نیست و نباید بصورت قاطی و زن و مرد درهم نماز جمعه خواند. پدرم تا این را گفت مادرم لبش را گاز گرفت و به خواهرم گفت برود زیر غذا را کم کند!

پدرم می‌گفت اگر فتنه نبود بعضی آقازاده‌ها از سوء تغذیه می‌مردند و خدا را شکر فتنه باعث شد که بروند وسط شلوغ پلوغی‌ها دو سه تا ساندویچ بخورند و کمی ته دلشان را بگیرد وگرنه می‌آمدند ما را هم می‌خوردند! پدرم می‌گفت اصلاً اگر فتنه نشده بود که یک خانم محترمی نمی‌توانست داد بزند مردم بریزند توی خیابان و ممکن بود مردم فکر کنند لال است خدای نکرده. تا پدرم این را گفت خواهرم گفت کل دنیا هم فکر کنند آدم لال است بهتر است از اینکه از این جور حرف‌ها بزند. مادرم گفت اینکه از علی مطهری بودن هم بدتر است. پدرم دست کشید به سرم و سرش را از بالا به پایین تکان داد.

پدرم می‌گفت تازه فتنه باعث شده است یک آقازاده‌ای سه سال برود انگلستان و برای خودش سرکشی کند. من گفتم خوش به حالش، این بابک آقازاده که توی کلاس کنار من می‌نشیدن اقرار دیدیخت است که خوراکی ندارد بیایود مدرسه آنوقت فامیلشان می‌رود انگلیس خوش می‌گذراند. تا این را گفتم پدرم کوبید تو سرم که آن آقازاده با این آقازاده فرق دارد بچه، یک وقت بهش نگوئی که آن آقازاده فامیلشان است که ناراحت می‌شود. من که داشتم سرم را می‌مالیدم گفتم یعنی آدم اگر آن آقازاده فامیلش باشد از اینکه مردم فکر کنند مثل علی مطهری فرق دارد هم بدتر است؟ پدرم دوباره دست کشید روی سرم و کله‌اش را از بالا به پایین تکان داد.

پدرم می‌گفت فتنه اقتدر خوب بود که باعث شد یک نفر آدم گنده توی روز روشن برود توی مجلس ختم یک آدم زنده شرکت کند و در امور مربوط به مجالس ترجیم رو آوری ایجاد شود. پدرم می‌گفت فتنه باعث شد تا یک زنی که شوهرش می‌گفت روشنفکرترین زن ایران است نظریه داماد لرستان را بدهد و بقیه روشنفکرها هم چیزی درباره آن نگویند، تا مردم بفهمند روشنفکرها همچنین پخی هم نیستند برای خودشان و پایش بیفتد دری وری‌هایی می‌گویند که آدم شاخ در می‌آورد!

پدرم می‌خواست هنوز هم فواید فتنه را بگوید که یک نفر در زد و آمد داخل و پدرم هم که می‌ترسید باخطر نظرات فرق دارش فکر کند او هم شبیه علی مطهری فکر می‌کند، دیگر نظراتش را نگفت.

